

همراه با زائران اصفهانی که برای اولین بار از آرامگاه فردوسی دیدن کردند

زیبایی توس، فراتر از قاب تلویزیون

● استخرهای خالی از آب به چشم می آید

پری خانم، همسر و همسفر محمود آقا، شیرازی است و گشت و گذار در حافظیه و درختان نارنج آنجا را در ذهن دارد. او می گوید: درختان اینجا برخلاف درختان نارنج حافظیه غیرمثمر و بیبشرت تزئینی است. اما حوضچه پراز گل های نیلوفرش واقعاً زیباست و حس خوبی دارد.

آن ها از اینکه آب نماهای این مجموعه به ویژه حوض بزرگ روبه روی آرامگاه خالی از آب است، تعجب کرده اند و پری خانم با لبخند می گوید: اگر این استخرها و حوضچه ها پر آب بود و آب نماها کار می کرد، فضای آرامگاه فردوسی بزرگ، زیباتر و عکس های ما هم دیدنی تر می شد.



او از مهربانی خادم ها با آن پالتوهای تیره رنگ و نشان طلایی روی سینه شان هم چیزهایی در خاطر دارد و می گوید: خادم های کنار درهای ورودی با آن کلاه و عصای طلایی در ذهن کودکی من خیلی با ایهت و خاص بودند و همیشه در قلب و سینه ام به آن ها حس احترام داشتم.

● بالاخره قسمت شد

محمود آقا که خودش اهل شعر و دوستدار شاعران است، می گوید: آمدن به شهر تاریخی توس، زادگاه فردوسی بزرگ، از آرزوهای دیرینه من بود، اما هیچ وقت قسمت نمی شد تا به آرامگاه فردوسی بیایم. در این سفر که دختر و نوه ام نیز همراهان بودند، بین رفتن به طریقه و آمدن به آرامگاه فردوسی مردد بودند که قرعه به توس بزرگ افتاد و راهی اینجا شدیم.

او ایهت و شکوه آرامگاه توس و بنای زیبای آن را فراتر از تصورش و آنچه از قاب شیشه ای تلویزیون دیده بود، تعریف می کند و می گوید: اینجا که آمدم، آرامگاه فردوسی را با عظمت تر و پرا بهت تر از آنچه در تصورم بود، دیدم. به ویژه فضا سازی و محوطه سرسبز و زیبایش را طنین خوش موسیقی، خاطره انگیز تر و لذت بخش تر می کند.

فاطمه سیرجانی زاده لرستان است، اما از اصفهان، شهر زیبای زاینده رود، میهمان شهر امام رضا است. او وقتی خیلی کوچک بوده، چند باری با خانواده به شهر ما آمده است؛ آن زمان که هنوز مشهد به این بزرگی نبود و اطراف حرم سا ختمان های سر به فلک کشیده پا نگرفته بود؛ زمانی که گنبد طلای حرم امام رضا^(ع) از فاصله های دور دیده می شد و زائران می توانستند با دیدنش خم شوند به امام خوبی ها سلام کنند.

محمود جهانگرد فرهنگی بازنشسته است. او روان شناسی و ادبیات خوانده و به گفته خودش کتاب های شاعران بسیاری را خریده و خوانده است. محمود آقا بعد از بازنشستگی دوبار به همراه همسر راهی مشهد شده است، اما اولین بار است که با به شهر توس گذاشته تا گشت و گذاری در آرامگاه ابوالقاسم فردوسی داشته باشد.

● خاطره اولین روبه رویی با خادمان مهربان آقا

شهر مشهد در نگاه این معلم بازنشسته، یعنی امام رضا^(ع)، یعنی خوبی و مهربانی، یعنی خیر و برکت. او با آنکه خاطرات محوی از سفرهای کودکی در ذهن دارد، شب های حرم و کوچه پس کوچه های اطراف حرم را که مثل روز روشن بود و تا خود صبح، آدم در اطرافش در آمد و شد، به یاد دارد و خاطره ای روشن و فراموش نشدنی برای او است. تعریف می کند: مغازه های دو قدمی اطراف حرم که هنوز بعضی از آن ها هست، برای من یادآور خاطرات دل چسب سفرهای کودکی است.

نوجوان محله سیدرضی تجربه های متفاوتی غیر از درس خواندن دارد

در میدان حرفه و هنر

یک شب در مراسم عزاداری مسجد داشتیم عبارتی را که مداح می خواند، با صدای بلند می خواندم. بعد از مراسم صدایم کرد و گفت «صدای خوبی داری. شب بعد تو هم بیا مداحی کن.» دهه فاطمیه بود و من با خواندن نوحه ای برای حضرت زهرا^(س)، مداحی را شروع کردم.

● چطور سر از تعزیه خوانی درآوردی؟

خیلی اتفاقی. در آژانس بودم و داشتم با خودم نوحه ای رازمزمه می کردم. راننده آژانس از صدایم خوشش آمد و من را به گروه تعزیه خوانی معرفی کرد. آنجا هم تست دادم و قبول شدم. ولی باز با مشکل مرخصی ندادن صاحب کار مواجه شدم. کارگردان همکاری کرد و قرار شد شبانه تمرینات تعزیه خوانی را انجام دهم. این شد که روزها سر کار بودم و شب ها بازیگری تمرین می کردم.

● از تجربه کار کردن در این سن و سال، برای هم سالانست بگو.

یکی از کارهایی که در شرکت انجام دادم، مربوط به پشتیبانی بانک ملی بود. به عنوان مثال صبح می رفتم کارهای برقی، شبکه و دوربین بانک ملی را انجام می دادم. هنوز آن تمام نشده اعلام می کردند باید به شعبه دیگری بروم. این طور جاها مرخصی بردار نیست. تا هر وقت شب که نیاز باشد، باید بمانی و کار را تمام کنی. حتی چند بار شده که به شهرستان رفته ام و از ۱۰ روز تا دو ماه آنجا مانده و کارهایشان را انجام داده ام. ولی الان که نگاه می کنم از خودم راضی هستم. سختی کشیدم اما حالا دارم بهره اش را می برم. در این سن، هم درآمد دارم هم بیمه.



امید محله

● با کارهای برقی آشنایی قبلی داشتی؟

اصلاً. بعد از شروع به کار، خودم دائم در اینترنت موضوعات برقی را مطالعه می کردم تا وقتی درباره اش سوآلی می پرسند، جوابش را بلد باشم.

● درست چه شد؟

اولش که وارد شرکت شدم، مرخصی نمی دادند. بین درس و کار باید یکی را انتخاب می کردم. رفتم سر کار تا درآمد داشته باشم و بعدش بتوانم درس را ادامه دهم. با سیکل وارد کار شدم. امسال که دیدم کار دستم آمده، برای ادامه تحصیل اقدام کردم و سه سال دهم، یازدهم و دوازدهم را دارم با هم در یک سال می خوانم.

● شنیده ام مداح هم هستی؟

فهمیده شهری دانش آموز، مداح، بازیگر تعزیه خوان، شاغل و نان آور، عنوان هایی است که علیرضا نصرتی اکنون در هجده سالگی آن ها را دارد. این نوجوان محله سیدرضی سختی ها و پستی و بلندی های بسیاری را در زندگی اش سپری کرده اما همه آن ها را طوری پشت سر گذاشته که حالا با لبخند و رضایت می گوید: از خودم و انتخاب هایی که داشتم راضی هستم. مشقت های بسیاری را تحمل کردم اما حالا دارم بهره اش را می برم.

● چه شد که وارد عرصه کسب و کار شدی؟

حدود چهار سال پیش، یک روز در پارک بودم که دیدم تعدادی مهندس دارند چراغ های برق را تعمیر می کنند. رفتم کمکشان کردم و به سرپرستان گفتم می خواهم مشغول کار شوم. او گفت از فردا بروم شرکت اما من از همان روز مشغول کار شدم. مهندس بالادستم به من گفت «یک هفته وقت داری که خودت را نشان دهی.» از آن یک هفته سه سال می گذرد و من در این شرکت مشغول کارم.

